

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي

أَنشَأَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ
وَرَبَّكَ أَكْبَرُ إِنَّ إِلَهًا لَّهُ الْإِكْبَارُ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْيَوْمَ الْإِسْلَامَ دِينًا
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْيَوْمَ الْإِسْلَامَ دِينًا

طِبُّ النَّعْمِ
سَيِّدُ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْيَوْمَ الْإِسْلَامَ دِينًا
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْيَوْمَ الْإِسْلَامَ دِينًا

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْيَوْمَ الْإِسْلَامَ دِينًا
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْيَوْمَ الْإِسْلَامَ دِينًا

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْيَوْمَ الْإِسْلَامَ دِينًا
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْيَوْمَ الْإِسْلَامَ دِينًا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE4479

2002

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي علم الانسان ما لم يعلم والهمه اصناف العلوم والحكم
وحسن الله على سيدنا محمد شفيع المذنبين ووسيلة المفلحين وعلى اله
واصحابه اجمعين اما بعد فيكون فقير في الله عفى عنه كرم سيد المرسلين
صلى الله عليه وسلم وثقه مناقب آنحضرت وذكر دلائل نبوت آنجناب بن شبه
متمم بركات وموجب كرم جالت واين فقيه موثق شريف دين اثنان نظم قصيده بانيه
دين باب كه يتبع قصيده سوادين قارب صحابي سر برنده وآن قصيده لغابت
اينيه است بطور عرب اول سمع مبارك حضرت صلى الله عليه وسلم رسيده وبقبول
خاتمه شريف مشرف شده وقصيده اين ضيف هر چند در آن مرتبه نيت كبريا

نصانه بلغا بان اهنج کرده شود ولیکن شکل است بر دلایل نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اشارت میکند بحکمه از مقاصد مهمه و خالی از بعضی لطافت نیست و چون بعضی الفاظ قصیده خالی از غرابت نبود لازم آمد که شرح آن بطریق ایجاز و اختصار کرده شود مناسب چنان بنماید که هر مقصدی را بفصلی متمیز کرده آید و ناظم این قصیده اطیب النغمه فی مدح سید العرب والعجمه مقرر کرده شده
فصل الاول در تشبیه بزرگ بعضی حوادث زمان که در آن حوادث
 لا بدست از استمداد بروج آنحضرت صلی الله علیه وسلم و تخلص بزرگ مناقب آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم

کأن تجي ما ان مضت في الغيا	عین افاغی و رؤس العتار
----------------------------	------------------------

الایماض و خشنیدن برق العنبر تاریکی غیا ب جماعه یعنی گویا سارگان که میر
 در تالیکها جیشمان افش است یا سرهای کزوم است قلق خاطر را بیان میکند ما خود
 از آنکه هر که مشوش میشود شبها بخواب نمیرود و سارگان در نظر او بمنزله چشم افش
 و سر کزوم می آید

اذا كان قلب المرء في الهم خائرا	فاضيق من تسعين رجب السنين
---------------------------------	---------------------------

خائرا النفس ای تغیل النفس غریب و لا نشط سبب بیابان باب جماعه حرب
 بالضم فراخی رجب باشد تعنت سنی يقال بله رجب یعنی توقیکه باشد دل مردور
 کارهای از کارها محزون و پریشان پس در نظر او نیکتر بنماید از عقده تسعین بیابانها
 کشاده و عقده تسعین عبارت از است که سر انگشت سیاه و اصل ابهام نمیکند چنانکه
 حلقه نبات تنگ پیدا شود

و تشغلني عن كل راحة	مصائب تقفون منها من مصاب
تشغل عنه فهو شاغل و ذاک مشغول یعنی باز داشت از وی مقفوت ای تعبته یعنی بازید	
مر از تامل در حال خود از بهره بندی شدن براحت خود مصیبتنا که از پی در پی آیند مثل	
خود را از مصائب دیگر	
إذا ما استنتی أزيمة مد الهمة	تحيط بنفسه من جميع جوانب
از کس سختی و قحط و ادلهام تاریک شدن شب لیل که بد لاهمه شب تاریک یعنی	
و قتیکه میرسد بمن سختی و رغایت تاریکی و صعوبت گرومی آفتش مرا از جمیع جوانب من	
تطلب هل من ناصر و نساعدا	الوذیه من خوف سوء العواقب
لوز و لیا و پناه گرفتن و حرف من اینجا مانند من است و رایة فاطمه هم چنین	
و آئینه من خوف یعنی میجویم که آیا هیچ یاری و پند و ده کننده هست که پناه بگیرم	
با و تا ترس شدت و تنگی عواقب امور رفع گردد	
فلمست أدي إلا الحبيب محمدا	رسول الله الخلق حبوا المناقب
هم بزم بسیار شدن آب در چاه - جم بسیار یعنی بس نمی نیم هیچ کس را مگر آن محبوب را که نام	
مبارک ایشان محمد است صلی الله علیه و سلم بجا بر خدا تبارک و تعالی کثیر المناقب	
و معتصم الماكوب في كل غمرة	و منتهى العفوان من كل ذناب
اعصام چنگ و زردن - گرا به بالضم اند و غمره و صاهل آب بسیار و غرق شدن و ران	
از ان فعل کرده شده یقال غمرات الموت نشانده آتجوع لطلب آب و طاعت شدن	
یعنی بظرفی آید مرا اگر آنحضرت صلی الله علیه و سلم که جای دست زدن اند و کمین	
است و هر روزی و جای طلب کردن مغفرت است به نسبت به غمزه کننده و	

درین بیت اشارت است بمنزله ای که بر همه و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک
فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول (بجود و الله تو با رحمت
فصل دوم در بیان منقبت عظیمه از مناقب آنحضرت صلی الله علیه
وسلم و آن شفاعت کبری است تفصیل آن دربخاری و مسلم مذکور است

صلوات الله علیهم	اما اجاء یوم فیه شیب الذی
------------------	---------------------------

یعنی جائی بنه کفرشن بنده گان خدا و گریزگاه ایشان در وقت خوف ایشان وقتیکه
بیاید روزیکه در آن روز سفید شدن گیسوهاست یعنی روز قیامت و صاف و لمجا و خوفهم
با دنی طلبه است و درین بیت اشاره وقع شده است بآیه کریمه و کیف تنقون
ان کفرتو یوم یاجعل الولدان شیب السماء منقطر به

اذا ما اتوا نجا و موتی و ادمی	وقد هالک البصائر تلك الصغائر
-------------------------------	------------------------------

صعوبة و شوری صواب جمع صعب یعنی وقتیکه بیاید بنده گان خدا پیش حضرت نوح و حضرت
موسی و حضرت آدم صلوات الله و سلامه علیهم حالانکه در خوف و ذرغ انداخته باشند
ایشان را و یکن آن سختیها

فما کان یغنی عنهم عنده	بنی و لم یظفرهم بالمارب
------------------------	-------------------------

یعنی عینک برای ما نفعک انظار فی روزی و اذن ارب بسم الله و فتحها حاجت
یعنی پس نفع ندا و ایشان را نزد یک این سختیها هیچ پیغامبری او فیروز ساخت ایشان را
هیچ پیغامبری بمطلبها

هناک رسول الله یخولهم	سند فیها و قضاها لایاب المولع
-----------------------	-------------------------------

خوابگاه کردن یعنی در آن وقت و صد کند رسول الله صلی الله علیه و سلم بجانب

پرو و گار خود در حالتی که اراده شفاعت دارد و اراده کشادن در دانه بشنه دارد

فیرجیه مسرور ابنیل طلابه | اصاب من الرحمن اعلی المراتب

پس باز کرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم شادمان بیاقتن مقصود خود و در حای که بافتن از جناب حضرت رب العزت اعلی مراتبها - **فصل سوره** در بیان نوعی از دلائل اثبات که بشارات انبیاء سابقین است بوجود آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در اینجا اشارت است بر جنب اظهار آنحضرت صلی الله علیه و سلم

سلالة اسمعيل والعرق نافع | وانشئت ببت من کوئی بن غالب

سلالاتی که استخرج منها النزع الجذب و نزع القوس جذبها عرق بالکسر ج - لوی بضم لام و فتح همزه و تشدید یا جدا علی آنحضرت صلی الله علیه و سلم یعنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم خلاصه است برآمده از حضرت اسمعیل و اصل بجانب خود گذشته است فرع را یعنی البتة فرزند به پدر همانند و قبیل آنحضرت صلی الله علیه و سلم شریفترین قبایل اولاد لوی بن غالب است و درین بیت اشارت است بان قصه که فرشته نزدیک با جبره بشارت داد که از اولاد فرزند تو پیغمبری پیدا شود و اشارت است به مضمون حدیث ان الله اصطفى کنانته من ولد اسمعيل و اصطفى قریشا من کنانته و اصطفى من قریش نبی یاکم و اصطفانی من نبی ما شتم رواه مسلم

بشارة عيسى والذي عنده علم | لبنة باس بالصالح الحارث

خبر که در حقک بادشاه مشهور که در کثرت فتوح بان مثل زده میشود یعنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم مصداق بشارت حضرت عیسی است علیه السلام و آن پیغمبری که تعبیر کرده اند پیغمبران از و با اسم خنوک لبیب شده قتال و درین بیت اشارت است

مبضمون کریمہ کہ پیشتر رسول باقی من بعدی اسمہ احمد و اشارہ است بان مقصد کہ
انبیاء سابقین گفتہ اند کہ در آخر زمان پیغامبر صحرک پیدا شود

ومن اخبر واحده بان لیس خلقه | لفظ و فی الاسواق لیس اصحاب

صحب بانگ فریاد فظ مزور درشت خود یعنی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن پیغامبر
کہ خبر داده اند پیغامبر ان پیشین از وی بان کہ نیست خلق او درشت و نیست در بازار با
بانگ بلند کنند و درین بیت اشارہ است بحديث دارمی کہ در توبیت مذکور است و در
وصف آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - لیس لفظ ولا غلیظ ولا صخاب فی الاسواق

و دعوی ابراهیم عند مبائنه | حکمتہ بتیانہ نسیل الرعائب

رضیہ عطائی بسیار رفای جماعہ یعنی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن پیغامبر است
کہ مصداق دعاء حضرت ابراهیم شد وقت بنیاد کردن وی و کہ معظمہ خانہ کرد وی
یافتہ شود عطائی بسیار دین بیت اشارہ است مبضمون کریمہ و اذیرفع لبراهیم

القواعد الاله **فصل چهارم** در بیان انواع دیگر از دلائل نبوت و آثار

شمال و اخلاق آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم است کہ بہ بہتہ اجتماعہ پیغامبر را
حاصل نشود قطعاً ہر چند اعدا آن خصال مخصوص بان نبی باشد مثل اعتدال خلقت
و فصاحت لسان و نفع رسانیدن بمردان و سخاوت و علو ہمت و شجاعت و عفو
و علم و زہدائی غیر ذلک

جلیل الحیا ابیض الوجه رجبہ | جلیل کوا دس النج الحواجب

حق رومی آدمی رحل رجبہ بین الطویل و القصیر رجب باریکی بود از وی و اکثر اویس رسول اللہ
واحد اگر دس یعنی صاحب جمال است رومی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم

و مال بخیل است روی آنحضرت میا ز قامت است آنحضرت پیر قوی است سر توانها	آنحضرت و بار یک دو راز و تمام است ابروهای آنحضرت صلی الله علیه و سلم
صید صلیه اذ عجز العین السکل	افضیله الا عجز العین السکل
الدمج شدة سواد العين - شکل العین اسی فی بیاضها شی من حمرة اعجت الکلام صیتره عجبها و اعجزها هینا ترک الایضاح یعنی خود بصورت بالملاحات است آنحضرت صلی الله علیه و سلم چشمت آنحضرت در نهایت کمال بود و سفید حی چشم آنحضرت بسر حی آسجینه بود با فصاحت است آنحضرت نیست رکاکت کلام با آنحضرت آسجینه صلی الله علیه و سلم	
واحسن خلق الله خلقا وخلقه	والفقههم للناس عند النوائب
یعنی بهترین خلق خداست و در شکل و قیاس و تفهیم ایشان است مروان را نزدیکی همچون حواش زمان	
واجود خلق الله صدر اوناثلا	والبسطهم كفا على كل طالب
نیل یافتن و عطارانائل گویند بمعنی اهم مفعول جنانکه در عیشیه راضیه گفته اند یعنی سخن ترین خلق خداست باعتبار رسیدن و باعتبار عطا و کشاده کننده ترین ایشان است است برابر هر سوال کننده	
واعظم خیر للمعالي نفوسه	الی المجد سنا للعطائه مخاطب
خراناد و جواهر و معالی جمع معلایه بمعنی بلندی قدر و شرف عطا یم جمع عظیم بمعنی مرتبه بلندی یعنی آنحضرت صلی الله علیه و سلم بزرگترین جواهر است که برای مرآت بلند بر خاستن او باشد بسوی بزرگی ترقی کننده و کارهای بزرگ را طلب نماید کسیکه	

زن شریفه را خواستگاری کند	
اذا احمر لباس في بلبس الملوحب	ترى الشجر الفرسان لا ذلظهره
عذاب بئس ای شدید احمر لباس ای آشفته الحرب لقال خرج القوم الى مواجبههم ای مصارعهم یعنی می بینی شجاعترین سواران را که پناه گرفته است به پشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقتی که سخت شد کارزار و معرکهای سخت	
واذا اهل حق من سفاهة عقولهم	ولم يذهبوا من دينه عذاهب
یعنی ای ادا دهند آنحضرت صلی الله علیه وسلم جماعه بسبب کوتاهی عقل خود و نیز در راهها از دین او	
فما زال يدعو ربه لهداهم	وان كان قد قاسى الشد المنا
پس همیشه دعا میکرد و پروردگار خود را برای راه نمودن ایشان اگر چه کشیده بودند ترین مشقتها و درین دو بیت اشاره است بان قصه که کفار بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم سنگ می انداختند و آنحضرت میفرمود اللهم اهد قومی فانهم لا يعلمون	
وما زال يعفوا عن من يشبههم	كما كان منه عند جذبة جاذ
الحبذ لغة في الحذب قيل مقلوب ثم همیشه عفو میکرد و از بدی کننده ایشان حالانکه قواد بود بر انتقام چنانکه واقع شد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزدیک کشیدن جامه از اعرابی که کشیده بود درین بیت اشاره است بحديث الش که اعرابی روای میآید آنحضرت صلی الله علیه وسلم از پس پشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکشید تا آنکه اثر کرد در منقلب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و وی آنحضرت صلی الله علیه وسلم	

تبسم فرمود و او را چیزی عطا نمود

و صا ذال طول العین الله معرضا | عن البسط فی الدنیا و عیش فی الآخرة

مراتب جمیع مرزبانان و المرزبانان الفارسی الشجاع المقدم علی القوم و دون الملک
معرب یعنی همیشه بود طول عمر خود برای رضای خدا معبر من رفاهیت در دنیا و عیش
رؤسای عجم

بدیع کمال فی المعانی فلا عا | لیکون له مثلاً و لا مقارب

یعنی بی نظیر است کمال او و جمیع اوصاف پس نیست هیچ مرئی مانند او نیست هیچ
مرئی نزدیک با و و جمیع در میان برین و معانی ایها م تطبیق است و این از فضل
رابع است و برین کمال دلالت میکند بر انتهای این کلام و بمنزله نتیجه است

آنرا **فصل پنجم** در اشاره بنوع دیگر از دلائل نبوت و آن شامل

است در حال عرب و عجم و عا و و مذا سبب ایشان پیش از بعثت حضرت پنا بر
صلی الله علیه و سلم که بیدار نه عقل نه سید میشو که لطف الهی تعضی تغییر آن اوضاع
است و تامل در حال آن حضرت صلی الله علیه و سلم از انبیه و عدم مخالفت علماء

و مشهوره بمانند که این همه دلالت میکند بر صدق دعوی نبوت و تامل در صلاح
آن حضرت صلی الله علیه و سلم امر مله را با حسن وجهه و این استدلال بدان ماند

که هر که عدالت ملک عادل را میداند اگر به بندگی رحمت او راه فساد پیش گرفته اند
یقین میکند که با دشا الهیة زجر منع خواهد کرد و بر سر آن جماعه مهرمانی را مسلط خواهد
که تغییر اوضاع ایشان نماید و چون کسی دعوی کند که من پیغمبر ما و کند مرضی را و

ایشان شفا یابند یقین دانسته شود که صادق است در دعوی خود

و تحریف ادیان و طول مشاغب	اذا نامقیم الدین من بعد فترقه
فترقه سستی و زمان میان دو بنیاد بر شتب با لجمین بر انجمن فتنه و تباهی یعنی آمد بهادر حاجی که راست کننده دین است بعد سستی آن مابعد انقطاع رسل و بعد تغییر ملتها و بسیاری فتنها و فساد و دودین بیت اشاره است بان کلمه که در کتب سابقه مذکور است و لن یقیضه الله حتی یقسم الملة العو جابان یقولوا لا اله الا الله	
و فیه صوف من خیم المناب	فیا و یل قوم یشرکون برهم
و خیم ای قبیله مثال عیبه و نقصها مثل عیبه کی یعنی پس ای وای آن قوم را که شکر مقرر میکنند بپروردگار خویش و دین جماعه انواع بسیار است از عیبه اگر آن نقصها درین بیت اشارت است بحال شرکان عرب	
و دینهم صافی ترون بر الله	و یقسم حام و اختراع السوء
حامی مخفی که او را آزاد کنند و بروی سوار نشوند و سائبه ناقه کانت شیب فی ای بیت لند یعنی دین این شرکان چیزی است که برمی بافتند آنرا بعقل خود بگیرند و بجای بوجی الهی مانند تحسیم حام و اختراع سائبه	
و یادیل قوم حترق ادینهم	و افتوا بمصنوع محفظ المناب
یعنی وای آن قوم را که تحریف کردند دین پروردگار خود را و فتوی دادند و ساخته از طرف خود برای نگه داشتن منصبها و ریاستها - و این اشارت است بحال یهودیان	
و یادیل من اطری بقی بنیه	فسماء رب الخلق اطراء خبا

اطرار بمیان دست و دل یعنی وای آنکس را که سبانه کرده است در مدح نبی خود پس
نامید او را پروردگار بطریق بمبالغه مطلب نمایانده و این بیت اشارت است
بجمال نصاری ۵

و یاویل قوم قد ابار نفوسهم	تکلف تزویق و حب الملاعب
----------------------------	-------------------------

بوار بافتح هلاکی بار فلان ای هلاک و اباده الهی اهلکه زاویق سیاه بلیته اهل نشین
تزوین اراستن و کل سفش منو مزقوق و انلم یکن مناک زریق یعنی وای
آن قوم را که هلاک کرده است نفوس ایشان تکلف تزوین و دوستی باز یها
و این بیت اشارت است بجمال ملوک عجم و رؤسای ایشان ۵

و یاویل قوم قد لحق حقولهم	مجتبر کسریا و اصطلام الضل
---------------------------	---------------------------

اخف سبکبار کرد و اصطلام اذن برکندن الضریبه یا یودی العبد الی سید
من الخراج المقرر علیه فعلیه بمعنی مفعول و اجمع ضرائب یعنی وای آن قوم را که
سبکبار ساخته است عقول ایشان از سبک کسری و اذین برکندن خراج و باهم ایشان
و این اشارت است بجمال رعایای عجم که یا مال ظلم ملوک شده بودند ۵

فادرکهم فی ذلک رحمة ربنا	وقد اوجیوا منه اشد المعاتب
--------------------------	----------------------------

معتبه بفتح التاء و کسره هاشم گرفتن یعنی پس دریافت ایشان را و پند حالت رحمة
پروردگار حال آنکه مستحق شده بودند از جانب خدا تعالی سخرین خشمها ۵

فارسل من علیا قریش نبیه	ولم یدک جیما قد بلوغ کجاذب
-------------------------	----------------------------

بلأ و اطمار و اتلار از مودن پس فرستاد از بلندترین قبیلۀ در میان قریش بنی امیه
خود را و بود در آنچه قریش امتحان کرده بودند و رنگوی ۵

ومن قبل هذا لم يخالط مدارك	اليهود ولم يقرء لهم خط كتاب
یعنی پیش ازین نیا میختم بود و بر سبهای یهود و بنویخته بود خط نویسنده ایشان فاوضه منقح الهمدی المن اهتد ومن بتعليم على كل راغب یعنی پس واضح ساخت راه هدایت را برای هر که راه یابی خواهد و احسان کرد با خوشتن تشرایع بر هر رغبت دارند و در آخر هر	
واجنس عن بدء السماء لهم وعن	مقام مخوف باین آیدى الحجاب
یعنی پس خبر داد از ابتدای آفرینش آسمان ایشان را و از ایستادن پیش پروردگار حساب کننده که از ان ایستادن ترسیده می شود و درین بیت اشاره است باینکه کریم و لمن خاف مقام رب جنات و درین بیت جمع کرده شد حال مباد و معاد را	
وعن حكم رب العرش فيما بينهم	وعن حكم تدوى بحكم التجاز
آنست بفتحین پیش آمدن خبر یعنی خبر داد از فرمان پروردگار عرش در آنچه پیش می آید ایشان را و از حکمها که روایت کرده میشود بسبب تجربه و درین بیت اشاره است باینکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و علم بما یلقین فرمود علم احکام و علم حکم اول ظاهر است و ثانی چون مصلح منزلیه و علم اخلاق و خواص بعضی ظنمه و غیره و این علم ثانی گاهی بحکم تجربه نیز ادراک نموده میشود	
والطبل اصناف الخنی و ابا دها	واصناف العنی للعقوبه جالب
خنی بهیوده گفتن و مراد اینی اعم است از قول و فعل ابا دها ای الیکه یعنی بطل ساخت اقامه پروردگار و برهم زد آنها را و باطل ساخت استام ظلمی که عقوبت	

الهی را مقتضی است و درین سبب اشارت است بآن حدیث که هیچ گناه نزد
 خدا تعالی جالب تر نیست عقوبت را از لغبی ختمی اشارت است بامراض نفسانیه
 که از جهت نفس شهویه پیدا شود یعنی بامراضی که از جهت نفس سبعیه پیدا شود

و بشر من اعطی الرسول قیاده

قیادستی که اسنور را بآن کشند یعنی بشارت داد کسی را که بدست رسول الله
 صلی الله علیه وسلم و او مباحث خود را به هشت نعمت و حور نوجوان

و او عدل من یایی عبادۃ ربه

قطب روی ترش کردن کنجی ترسانند کسی را که سر باز میزند از عبادت پروردگار
 خود بعبودت دوزخ و گفته اند آن شخصی که روی ترش کرده است درین سبب اشاره
 کرده شد بمجهنم که بعد از اعراض عن ذکر می فانی که معیشت ضنکا و خشه
 یوم القیامه اعم

فانجی به من متاعنا بحاجاته

یعنی پس نجات و اود خدا تعالی بسبب این پنیامبر کسی را که او نجات خواسته بود
 و هر که مطلب نیافت باید که نوحه کنند بر دی بهترین نوحه کنندگان

فاشهد ان الله ارسل عبده

تقول راستی فلان اذ اراست منه ما یریک و ما یریک یعنی پس گواهی میدهم تحقیق که
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم پنیامبر است از جانب خدا تعالی نیست انجا هیچ چیز
 در شبه اندازد

وقد کان یؤذ الله فینا لمهتد

و صمیمام تدمیر علی کل ناکب

صمصا میثخ بران که باز نگرود و تقال نکیه اذا عدل عند یعنی بر آئینه بود نور خدا تعالی
 در میان ما برای سیر راه یابنده و تشریف بران عقوبت بر هر یک می شود و این دو بیت
 دلالت میکند برستم این فصل و بمنزله نتیجه است آنرا **فصل ششم**
 و در بیان نوع دیگر از دلائل نبوت و ان تامل است و در شریعت آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم که همه ارشاد است باقامت عبادت که حق خالق است بر مخلوق و تهذیب
 نفوس با خلاق فاضله و دعوت بتدبیر منزل و بسیاست مدینه و نصب مظان برای
 آن بوجهی که محکم تر از آن تصور نگردد و این استدلال بدان مانده اگر شخصی کتاب
 سینوی میخواند بگویند که مصنف آن کتاب کامل بود و در نحو و هر که دلو آن متنبی
 میخواند میباید که صاحب آن کامل بود و در شعر و هر که قانون میخواند میباید که مصنف
 آن کامل بود و در علم طب همچنان هر که تفصیل شریعت آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم می بیند شک نمکند در آنکه استیفاء مقاصد شریع بدون این علوم نیست
 و صاحب این علوم نمی است که این علوم را بوحی ملقی فرمود

واعقوی دلیل عند من نوع عقله	على ان مغرب الشرع صفی المشاد
شرب بالکسر حصه آب یعنی محکم ترین دلیل نزدیک کسیکه کامل است عقل او بزرگه آب حدود شرع صفای ترین جمیع آنجز را است	
لواطی عقل فی سلامة فکرة	على اکل ما یاتی به من مطاب
تواطوا علیای تو انقوا یعنی با یکدیگر موافقت بوند عقلاها و در وقت سلامت فکر بر هر چه می آید آنرا شرع از احکام یعنی عقل سلیمه تهفق اند با سخنان شریع و تسهیل همزه تواطی بنا بر ضرورت شعر است	

سماحة شرع فی رزانه شرعة	و تحقیق حق فی اشارات حاجب
<p>سماحة جواهری و مراد اینجی سهوله است شمره عد بالکسر و شریعتی جامی در آمدن بسر آب و راه پیدا کرده خدای تعالی رزانه آهستگی رزین ای و نور یعنی اقتوی دلیل سهولت شریعتی است با ترک شتاب زدگی یعنی جامع است در سهوله و دقانه چندان تشاهل دارد که از حد گذرد و نه چندان شدید است که تشا باشد و اثبات حق و راستاره بابر و لا یعنی بسیاری از مطالب غامضه و الفاظ سهله لطافت عجمیه تقریر فرمود و درین بیت اشاره است بحدیث نبوت با الحلة السهلة سهوله و بحدیث اونیث جوامع الکلم</p>	
مکارم الاخلاق و اتمام نعمه	بنوۃ تالیف و سلطان غالب
<p>یعنی خوبیهایی اخلاق و تمام کردن نعمت و راه نمودن حق با تسلط غلبه کننده یعنی وین آنحضرت صلی الله علیه و سلم با غلبه ملک منظم است و درین بیت اشاره است بحدیث نبوت لا تم مکام الاخلاق و اشاره است بآنکه ملا محمدی مخصوص است بجمع شریعت با خلافت و سلطان غالب از قبیل اصفیه است لصفه</p>	
نصدق دین المصطفی بقلوبنا	علی بنیات فهمی من غرائب
<p>یعنی راست میدانیم دین مصطفی را صلی الله علیه و سلم بدلهای خود یا قرآنه و صححه که فهمیدن آن از عجایب است و درین بیت اشارت است بمضمون کریمه اخمن کمان علی بنیته من رب و نیلوه شایسته اشاره است بتمامی این فصل -</p> <p>فصل هفتم در نوع دیگر از دلائل نبوت و آن تامل در معجزات آنحضرت است صلی الله علیه و سلم</p>	

براهین حق و نعت صدق قوله	رواها و بروی کل شیت و مثائب
یعنی این بابهای راست است که در صلیح ساخته است صدق قول آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در دعوی نبوت روايت کرده است آنرا در وایت میکند آنرا هر جوان و هر پسر و درین بیت اشاره است متواتر معجزات آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر چند احادان متواتر باشد مثل شجاعت رستم و سخاوت حاتم ع	
من العیب کما اعطی الطعام لجامی	و کما مره استقی الشراب لشارب
سقت فلانا و اسقیته و منه قوله تعالی استقیتم ما فرزنا لیس فی ازده و عالم غیب بسیار بار طعام و اگر نه را و بسیار بار آب داد و نوشنده را ع	
و کما من مریض قد شفاه دعاءه	و انما ان قد اشفی لوجیه و اوجب
اشفی المریض علی الموت ای شرف علیه و وجب یکبار افتاد و منه قوله تعالی فاذا فوذا جنونها و مردن و منه قوله صلی الله علیه و سلم اذ اوجب فلا یسکین بلکه ای افانای یعنی بسیار مریض که تدریست ساخت او را دعا آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اگر چه نزدیک شده بود با فتاوی که مرده را باشد و در اشقی و اشقی تجلیست ع	
و دردت له شاة الدی ام معبد	حلیبا و لا شطاع حلیبا
شطاع اصله شطاع عذفت التا تحقیقا یعنی شیر داد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم نبی نزدیک ام معبد شیر بسیار حال آنکه طاقت نداشت یکبار و نوشیدن و نوشنده و قصه این در مشخو ذکر است ع	
و قد ساخت فی ارض حصان سق	وفیه شجاع بر ارض عارب
ساخت پدفرسی ای غاصت فی الارض حصان بالکسر قرس نه یعنی تحقیق نهین	

از عجایب ۵	
و شوق له جبریل باطن صدره	الفصل سواد بالسويداء لارنب
لازب حقیقه یعنی بشکافت برای او جبرئیل اندرون جوف آنحضرت صلی الله علیه وسلم را برای شستن میایی که بدانند دل حقیقه است ۵	
واسری علی من الابرار الی السماء	فباخیر مرکوب و باخیر را کب
یعنی شب روی کرد در پشت براق بسوی آسمان پس چه نیک مرکوب است براق و چه نیک را کب است آنحضرت صلی الله علیه وسلم ۵	
و شاهدار و امح النبیین حجله	لدى الصخرة العظمی فوق الکواکب
یعنی منایه فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ارواح پیغمبران را همه بجا نزد یک صخره الله که در مسجد بیت المقدس است و بالای ستار یعنی بالای آسمان ۵	
و مشاهد فوق الفوق الوارده	اکمئل و آش و افسر متراکب
یعنی معانی فرمود بالای آن بالا یعنی بالای سبع سموات الفار پر در و کار خورشید مانند پروانه های بسیار یکی یکی متصل شده ۵	
و راعت بلیغ الای کل محادل	حضیه تمادی فی هراء المطالب
یعنی ترسانید آیات قرآن که در نهایت بلاغت است هر چه ای گفته متمیزنده را که از حد گذشت در حال کردن در مباحث علمیه ۵	
مراعه اسلوب و عجب معارض	بلاغة اقوال و اخبار غایب
براعت تمام شدن در فضل و گذشتن از یاران و در آتش بدل است از بلیغ الای بهل اشتغال یعنی در ترس از منافعت مجال منکر را بچند وجه فضل سلوب و در ماندن معارض ۵	

معارضه و بلاغت کلام و خبر دادن از امر غائب چون خبر عا و وثو و خبر فتح بدر و علیه
روم بر فارس و جز آن و در بیت اشارت است بآنکه نزدیک محققین اعجاز قرآن
چهار وجه است

و سماء رب العرش اسماء مدحة	ببین اعطى له من مناقب
----------------------------	-----------------------

یعنی نامید آنحضرت را صلی الله علیه و سلم خداوند عرش نباهای که دلالت بر مدح
آنحضرت صلی الله علیه و سلم میکند که بیان میکند برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم
آنچه عطا فرموده است و از آن مقببات

شرف رحیمو احمد و محمد	مقفی و مفضل یسبحی بعاقب
-----------------------	-------------------------

المقفی آخر الانبیاء و كذلك العاقب چهار اسم در قرآن آمده است روف رحیم محمد
واحد و سه اسم مقفی و بنی الرحمة و عاقب در حدیث آمدن مفضل بمعنی نبی الرحمة
است **فصل هشتم** در دعا بر آل و اصحاب و نوکران است
اصحاب و ثبات اهل بیت

اذا ما اتاروا فتنه جاهلية	تقود بحجر زاخر من كتاب
---------------------------	------------------------

ز خر پاشدن روف و دریا از آب کتیه بشکر یعنی هرگاه بر انگیزند کاروان فتنه جاهلیت
یعنی بر عداوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و ابطال امر اسلام جمع شوند آن فتنه
که میکند در بای پر شده از لشکر

يقوم لشفع الناس اسرع وقمة	بجيش من الابطال غير السلاهب
---------------------------	-----------------------------

الابطال بالخریک و لیه الفرة بياض الوجه الغر البیض کلبت اسب دراز خانه یعنی بر بخیزد
آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای دفع شر کافران زودترین بر خاستن بانشکر

از پهلوانان سفید راست پیشانی ایشان س	
استند عیون الباس من کل باسل	ومن کل قزم بالاسنه لاهب
سبانه دیری نمودن یقال شجاع باسل قزم شتر گرامی که بروی باز کنند و بجهت کشتی گذرانند شتم قبل السید الشجاع قزم یعنی قوی دل اندر روز جنگ از هر شجاع دلیر و از هر زورگانه که بسا نهانیزه بازی کننده با س	
توارث اقل ما و نیلا و جراث	لنفوسهم من امهات نجائب
اقدام پیش در آمدن و شجاعت نمودن نبل و نیاله آگاه هی و بزرگی یعنی میراث گرفته است اقدام و بزرگی و جرات و نفوس ایشان از مادران صاحب نجابت و این بیت بر طور کلام قریش واقع شده که نجابت والدات می ستودند و می دانستند که اخلاق فاضله از جانب والده میراث می رسد و فی الحدیث انما ابن العوانک س	
سبحر الله اصحاب النبی محمد	جميعا كما كان لاله خير صاحب
تواب و ما و خدا تعالی اصحاب پیغمبر را صلی الله علیه و سلم همه ایشان را چنانکه بهترین بودند همیشگی آنحضرت صلی الله علیه و سلم س	
وال رسول الله لا زال امرهم	قوتیلا علی ارغام الف النواصب
یعنی اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم همیشه با و حال ایشان است و درست بحال آلوده کردن بنی حمی که عداوت اهل بیت دارند س	
ثلث خصال من تعاجیب سربا	نجابة اعقاب لوالد طالب
یعنی سه خصلت از اعجوبها آثار قدرت پروردگار است یکی نجابت اولاد و اسباط چون اسباط در شجر است بنی نشست بلعظ و والد طالب نقل کرده شد س	

و منهم رجال يغلبون على دهرهم	باقی دلیل محکم للمغاضب
انجام خاموش گردانیدن یعنی ازین جماعات جمعی هستند که غالب میشوند بر دشمنان خود با قوی دلیل که ساکت کننده است خصوصاً گفته بودین بیت اشارت است بتکمیلین که بالزام مخالفان ملت و لوایت مله مصطفویه مشغول اند	
و منهم رجال يتنوّون شرع ربنا	و ما كان فيه من حرام و واجب
یعنی ازین جماعه جمعی هستند که بیان کردند شریعت پروردگار ما را و آنچه در شرع است از حرام و واجب و غیر آن و این اشارت است بفقهاء که بعلم احکام و فتاوی قایم اند	
و منهم رجال يدرسون كتابه	بتجويد ترتیل و حفظ مراتب
درس و دراسته سبق گفتن از کتاب یعنی ازین جماعه جمعی هستند که درس میگویند کتاب خدا تعالی را بحجید ساختن ترتیل و نگا داشتن مراتب او ای لفظ مثل مخارج حروف و صفات حروف و انواع و قوف و مانند آن و این اشارت است بقراءه که بتلاوت کتاب الله مشغول اند	
و منهم رجال يتتبعون ما به من غرائب	و هم علموا ما به من غرائب
عزیز لفظ قلیل الاستعمال را گویند و نیز و بقیه که کسی بفهم آن نتواند سیدنی ازین جماعات جمعی هستند که تفسیر کرده اند قرآن را بعلم خویش و ایشان آموختند ما را آنچه در قرآن است از غرائب و این اشاره است بمفسرین که بتفسیر کتاب الله مشغول اند	
و منهم رجال بالحدیث تعول	و ما كان منه من صمیم و ذاهب

در این کتاب است
قدومه که در این
کتاب باقی است
بودند و در این
کتاب از ایشان
بسیار از این
است و در این
میشود

و بع حلیس شدن بخیر صله بالبرائی ازین جماعات جمعی هستند که در حلیس شده اند
 بعلم حدیث و دانش آنچه از حدیث صحیح و ضعیف است و این اشارت است بحدیثین
 که قایم اند بعلم حدیث ۵

و منهم رجال مخلصون للهم	بأنقاسهم خصب البلاد الأجاد
-------------------------	----------------------------

خصب کبیر انبار فراتنی سال الاجاب الارض التي لا نبات فيها ما خور من الجذب
 و هو القحط یعنی ازین جماعات جمعی هستند که خالص کنندگان اند نسبت خود را عمل خود
 برای خدا تعالی بپرکت و مهای ایشان است از زانی شهرهای قحط زده و این
 اشارت است بعباد صوفیه ۵

و منهم رجال يعقدي لعباتهم	أفياهم إلى دين من الله وأصب
---------------------------	-----------------------------

الافياهم مهووز الجماعة الکثیرة الواصب اللزوم والدایم قال الله تعالی ولله الدين واصبا
 و ليقال و صب علیه ای و اطلب علیه یعنی و ازین جماعات جمعی هستند که راه یاب میشوند
 بسبب و غط ایشان جماعه کثیره از مردمان مجوسی دینی که لازم و دائم است آمده
 از جانب خدای تعالی این اشارت است بر اعطان ۵

على الله رب الناس حسن جزائهم	لما لا يواخي عدا ذهن حاسب
------------------------------	---------------------------

موافقه بهم رسیدن یعنی بر خدای پروردگار مردمان است جزای نیک ایشان بر آن
 ثواب که در دینی یا بدشردن او را ذهن هیچ حساب کننده -

فصل دهم در بیان عشق آن جناب صلی الله علیه و سلم
 و اشاره بنسبت اولیه و بعضی آثار آن نسبت ۵

و من شاء فليزك كجمال بيثنه	و من شاء فليزك كجمال بيثنه
----------------------------	----------------------------

تشنه نام معشوقه زیارت جمع زینب مغالنه عشق بازی کردن یعنی پس بر که خواهم کو ذکر کند حال تشنه را و هر که خواهد پس الهام عشق کند سخت بینها	
سازد که حبیب المحبیل محمد	اذا وصف العشاق المحبا
یعنی بیان خواهم کرد عشق خود را بعبقیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و مشک که بر آن کف عاقلان دوستی مشوقها را	
و اذ که وحد اقد تقام عهد	حواه فواذی قبل کون الکوا
یعنی بیان خواهم کرد عشقی را که قدیم شده است زمان او در گرفته است دل من آن عشق را پیش از پیدا شدن تارها درین بیت اشارت واقع شده است بدقیقه از وقایع علوم مصروف که میل اعیان ثابت به سبوی واحدیت پیش از زمان است و همان عشق است که امروز در میان کل اهل اویسینه و جناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر روی کار می آید و تفصیل این دقیقه را این رساله گنایش ندارد	
و یبذل هیماء لعینتی فی الکرم	بمنفسی اذ یدیه اذا اولاه قارب
یعنی ظاهر میشود روی مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای دو چشم من در پیش نفس خود را و اقارب خود را نثار و فدا آنحضرت میگردد و انما و انما صلی الله علیه وسلم	
دید کنی فی ذکوة تشعیر یرة	من الوجد لا یجو عیلم الا حیا
یعنی در می یابید مرا در حالت یاد کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر خاستن سوزن سبب عشق در من یابید کیفیت آن عشق را علم بگیا نجان	
والفی لروحن عند ذلک هرة	وانسا و روحا و وثبة و انب

بزرگواران و ثبوت کردن یعنی می یابیم روح خود را نزد یک یاد کردن آنحضرت
صلی الله علیه و سلم جنبشی و الفتی و تازگی غیر حبت کردن حبت کننده اشاره
آن است که خرق و صفت و وثبه از احوال لطیفه قلبیه است و انس مقتضی جنبش
معنوی است و آن از احوال لطیفه روحیه است

فصل یازدهم

در ابتهال بجناب آنحضرت صلی الله علیه و سلم و استراحت بهنامی قضیه

و صلی علیک الله یا خیر خلقه و یا خیر مامول و یا خیر و اذهب

یعنی رحمت فرستد بر تو خدای تعالی ای بهترین خلق خدا و ای بهترین کسیکه
امید او داشته شود و ای بهترین عطا کننده

و یا خیر من بر حی لکشف رزیه و من جوحه قد فاق حوی السیما

رزیه مصیبت الجود بانسج المظر الواسع یعنی وای بهترین کسیکه امید او داشته شود
برای ازاله مصیبت وای بهترین کسیکه سخاوت او زیاده است از باران بارگاه

فاشهد ان الله سر احمر خلقه و انك صفتاح لکنز الموابه

یعنی گواهی میدهم که خدا تعالی رحمت کننده بر بندگان خود است و تو ای رسول خدا
کلید گنج بخششهای

و انك اعلى المرسلین مكانه و انت لهو ستمی هم كالنوا قبه

و گواهی میدهم که تو بلندترین پیا میرانی در مرتبه و تو بمنزله افتابی ایشان و ایشان
بمنزله ستارگانند

و انت شفیع یوم لا ذ و شفاعة بمعنی کما اتنی سواد بن قارب

یعنی تو شفیع روزیکه هیچ شفاعت کننده نفع ندهد چنانکه هیچ تو گفته است سواد

این قارب درین کلمه اشارتست بآنکه این مصرع قصین کرده شده است از سواد
 این قارب بلکه این قصیده تنبع قصیده اوست که در خدمت حضرت پیرایه صلوات
 علیه و سلم انشا کرده است و مرتبه قبول یافته

و انبت حیدری من هجوم ملحمه	اذا انشبت فی القلب شری الحما
----------------------------	------------------------------

ملحمه و واقعه و نازله بمعنی واحد یعنی تو پناه و پنده منی از هجوم کردن مصیبت و فتنه بخلاف
 در دل بدترین خنجرها را

فما انا اخشی از مده عد لهما	ولا انا من ریب الزمان براه
-----------------------------	----------------------------

یعنی پس نمی ترسم از سختی تاریک و ز ستم از گردش زمانه پراسان و درین بیت
 اشاره است بقبول استمداد و عود است بفاخته قصیده

فانی منکوه فی قلاع حصینه	و حد حدید من سیوف المحارب
--------------------------	---------------------------

یعنی من در قلعه های محکم ام از جاب شام و در دیوار آهنم از شمشیرهای جنگ کنده
 یعنی گود حصار شمشیرها ام که نبضت من و برآغی اعدای من لصب
 کرده باشند

ولیس ملوما عقی صبت اصابه	غلیل الهوی فی الاکرمین الاط
--------------------------	-----------------------------

یعنی نیست ملامت کرده شده زبان بند شدن عاشقی که رسیده باشد
 او را سوزش عشق و در میح بزرگان و پادگان و درین بیت اشارت است بخشم سخن
 و عجز ادای مدحی که لائق آغنجاب باشد بدو سبب یکی آنکه عشق متقاضی کوی است
 و دیگر آنکه میح بزرگان و پادگان را پایانی نیست **حما** تامل باید کرد
 در اسلوب قصیده که چه قسم تشبیب کرده شده و از آنجا تخلص کرده آمد

بج آنحضرت صلی الله علیه وسلم وکلام را در اینجا بفنون بسیار درآورده شد و در آخر
بیان عشق کرده شد و چون آنحضرت را بر شبه کمال رسید خطاب کرده شد و در آخر
تقصیده عود کرده شد بابتی آن و اشارت بامی کرده آنچه آخر ما علقها علی القصیده
و قد فرغنا من ذلک الشرح یوم الثلث الرابع و اشدین من الريح اثنی عشر
ست و خمسين بعد الالف و المائتة من الهجرة و الحمد لله رب العالمین -

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلاوة علی مولانا محمد سید المرسلین
و علی آله و اصحابه اجمعین اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه ورنیولا
تقصیده همزه به در مدح سه در انبیا علیه الصلوات و التسلیات نظم کرده شد و چون
بعض الفاظ آن محتاج به تبیین گشت بود بخاطر جماعت که مشق اشعار عرب نکرده اند
بغیر ترجمه معنی آن منتفع نمیشد لهذا ترجمه آن ابیات و معانی غویة آن املا کرده آمد و الله
المیسر کل عسیر و ان را کشتش فصل ساختیم **فصل اول** در تشبیه
بطریق تازه که معهود شعر نیست

اذا اخبرت يوما عن صبا	فلا تلهم ببدر او ذکاء
بج بامشی اولی به ذکا را بالضم غیر مصروف آفتاب لایه خله الالف و اللام یعنی	چون بخوابی روزی خبر وادون از روشنی چیزی پس چو این شود که راه چهاردهم یادگار
آفتاب بینی تشبیه براه و آفتاب کن	
وان تصبح بحجوة او شمسی	فلا تنظر بحجوة او سماء

سمو بلندی جو بافتح المطر و بالضم الکرم یعنی فاکر تائیش خواهی بسنجایا معلوم تر پس گاه کن یسوی باران یا یسوی آسمان یعنی سخی را بباران و عالی قدر را آسمان شبیه کن		
ولا تذکر الخاطی و معننا	اذا حکمت فی معنی السیاء	
اخو القوم واحد نهم و المراد بهنا حاتم الطائی و من نام امیر مشهور که در سخا بلوئی تبار زند شخصی از عرب در لفظ حکمت منازعه کرد که استعمال مشهور حکمت است و این مشابه بی اصل است قال الله تعالی و یسککم الناس فی المهد و کھلا دورا و ما و ش بسیار یافته میشود که بگوید حکمت فلانا و تحکمت مع فلان یعنی و یا و کن حاتم طائی را در معن بن بزرگ را چون سخن گوئی در وصف سخاوت در معن و معنی تجفین غیر تام است		
ولا تنسب اخا بائس للیث	ولا ذل الرفق للریح الرخاء	
نسب الی بابیه و لا یبیه الحقه به من باب الضرر فاما بالضم با و نرم قال الله تعالی رخاء حیث اصاب یعنی رنست کن صاحب حرب شدید را بشیر و نه صاحب می اخلاق را بسوی با و نرم		
وان یدینت فی المنظوم وحدا	فحاشا ان تشیب بالانسیاء	
حاشا فی القوم حاشا و یداعی الا زید و حقیقه معنی حاشا که جعلک فی ناجیه من النجاة دری النجاة و حاشاه اللفعل کنه ای بعهده الله من ان یفعل کنه فی البرهه حاشاه ان یحرم الراجی مکارمه به تشیب الشعر تر فیه بذكر النساء و اگر بیان کنی در غرض بایس خدا پناه دهد از آنکه تشیب کنی بجمال زنان		
فتلك شر الیه للشعر قد ما	وقد سمحت بختم الا نبیاء	
نذا طرف یعنی در زمان پیشین تا برای تحلیل است یعنی منع از تشبیه بهاه و آفتاب و		

و از تشبیه به اربابان و آسمان و از تشبیه به جاسم و من و از تشبیه به بشر و با و نرم و از تشبیه
 به جمال شباهتین سبب است که اینهمه راهها و اسلوبها است در فن شعر شده اند و در
 زمان پیشین و شعریهائی پیشین منسوخ شده است بنحیثی که الانبیا علیه الصلوات و السلام
 مراد است که بعد و بعد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم منح بنی آدم باین تشبیهات حقیق
 عظیم است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اکمل انداز جمیع و بر هر وصفی از این اوصاف
 پس حق است که آنست که با آنحضرت صلی الله علیه و سلم تشبیه داده شود نه بغیر او این
 لطیفه شعری است مستی باد و عاقلی را راهها و اسلوبها را شرع میتوان گفت بحسب
 وضع لغت و شعریهات بحسب عرف و شرع منسوخ شده است با آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم اعتماد برین مسامحه کرده تعلیل مینماید بعد از آن پرورش کرده شد این معنی
 را بچند بیت دیگر

فهلأقلت ادحا ولت مدحا	بباس او سخا و بسخا
-----------------------	--------------------

سبحی بالقصر و شبنی برق و سار به بلندی قدر یعنی پس چرا انگشتی چون مقدر کردی
 ح را بنده در حب یا بسجا یا بلندی مرتبه

ارحی طیفایک کفی عهودا	بطیبه حیث حقه الرحاء
-----------------------	----------------------

این مقول را قلت است طیف خیال طیفه از اسما و مدینه منوره است یعنی می بینم
 خیالی که باید و میدهد مرا حالتهائی گذشته به مدینه منوره جاییکه اجتماع انواع امیله سجا
 حاصل است که کمال روح آدمی باعتبار شجاعت و سخاوت و بلندی قدر آن است
 که گفته شود که این وقایع ناشیه ازین اخلاق خیال طیفی است از ان حالتهای که در مدینه
 منوره از ذات آنحضرت صلی الله علیه و سلم صادر میشد و باید و میداد این وقایع آن

حالات شریفه را غیر این درجی مستور نیست زیرا که پیکس را با بوی مبلع اخلاق آنحضرت
صلوات الله علیه و سلم ممکن نیست غایت روح آنست که نمائشی باشد از اخلاق کریمه آنحضرت
صلوات الله علیه و سلم و خیالی طفیفی باشد از آنچه آنجا واقع شده

التَّشْتِيمُ بِهِ وَبَصِيًّا مِنْ وَصِيْفَةٍ تَأْتِي فِي الْبَقِيْعَةِ وَفِيهَا ٤

شام البرق اسمی تکراریه الوصف البرق الوصف البرق ووصف ایماضا ووصفا ووصفا
مع خفایا قول اشیم به بدل است از ای طیفاً بدل جمله عن جمله و همچنین احسن و تکراری
و تشویتی در ابیات آورده واقع موقع بدل است تألق درخشیدن یعنی می بینیم بسبب
عروض آن طیف روشنی را از درخشیدن برق که درخشده است در بقیع العرقه که میدانی
است قریب مدینه و مقابر صحابه آنجا است و در تباه که عالیه است از عوالی مدینه و اول
نیز بول آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنجا بوده است حاصل آن است که چنانکه ایماضا
برق می آید و زود میرود همین صفت از وقایع شجاعت و سخاوت و بلند می مرتبه
مردمان آثار فاضله آنحضرت صلی الله علیه و سلم که درین اکنه بود بنظر می آید و عن
قریب مخفی میگردد زیرا که مشابیهتی دارد اما مشابیهته ناقصه

أَحْسَنُ بِهِ لَهَا مِنْ فَتْحٍ تَنْشِيمُ مِنْ كَدِّي أَوْ كَدِ ٥

نشست الریح اذا هبت لیسها نسیم باد خنک که بالفتح و المدة التثنية العليا مایلی
المقابر و کدی بالضم و القصر التثنية السفلی مایلی باب العمره و کدی بالضم و تثنیه الیاء
موضع باسفل که وفی قصه فتح مکة ان النبی صلی الله علیه و سلم و عیالها یوم الفتح کما فی الشعر
حسان بن ثابت تثنیه الفتح مطلقاً که یعنی احساس میکنم بسبب آن طیف بادی خوش
از فتوح که رزنده بوده است از موضع کدی یا از تثنیه کما

تذکری احادیث النضائی | مقامات مشقرا و حراء

اصطفیٰ اذا خلصت له نضائنا شمانا معنا المعنى اخلاص العبد له في طاعته و اخلاص الرب له في شئ جزاء مقامات یعنی الرثاء نور جبل نزل به رسول الله صلى الله عليه وسلم و ابو بكر ثلث لیل عند ارواها الهجرة الحجاز جبل تعبد فيه النبي صلى الله عليه وسلم قبل النبوة یاومید هر مراحیر نامی صوفیان در اخلاص محبت خالده آن رتالک را که گذشته است در جبل نور و در جبل حرا یعنی قصص صوفیه من آخر با شایشی است از و قالع آن حضرت صلى الله عليه وسلم که درین دو مکان بوقع آمد

التشوقنی لاهوال نقصت | بسملع اولو السح بیس حاء

نقصی سیری شدن یعنی شتاق میگردد اند اخبار نضائی بجا ب آن احوال که گذشته است بجبل سلع یا در نواحی بیس حاء السع جبل قریب الذیة کان عنده وقعة الخندق البیر میرکان لابی طلحة الانصار کسان النبی صلى الله عليه وسلم بدخواها و شیب من ناه فیها طیب فلما نزلت لن تالوا لبس حتى تنفق اهل المحبون تصدق بها ابو طلحة یعنی الله تعالی عنه علی اقاربه و بنی عمه و القصة مشهورة باید دانست که آنچه مذکور شد از منع اسالیب مشهورة در شعر و از ابداع اسلوب غریب که تشبیه است با آن حضرت صلى الله عليه وسلم و رضال نیک و خلق فاضل مقررین کمال ادب که گوئیم آنچه در مردمان یافتند میشود خیالیت طیف و بعضی است از برق لیلث آنچه در ذات مقدس آن حضرت صلى الله عليه وسلم بود تشبیهی تازه است که عبد ضعیف بآن مهتدی شده و الحمد لله باز از اینجا انتقال کرده شد بوصف عشق و تخلص بهم بطوری جدید واقع شد

فصل دوم در بیان عشق

بِصُوقِ رَيْثِ الدَّيَارِ قَهَامِ قَلْبِي	وَهَيْجَ ذِكْرِهَا مَنِي بَكَاءِ
سپهریان سرگشتگی از عشق یعنی تصور کروم دیار حبیب را چون ذکر طیب و یقین و قبا و مانند آن آمد پس سرگشته شد دل من و بر انگشت باد کردن آن دیار از من بکار مرا ۵	
وَوَلَّتْ عِنْدِي شَمَائِلُ عَنْ حَبِيبٍ	قَابَلَكُنِي وَزَادَتْ مِنْ عِنَاءِ عَمَّا
روایت کرد آن دیار خوبها را از محبوب پس گریانید مرا و زیاده ساخت محنت مرا و ذکر روایت شمائل که کنای است از شهوات و لفظ عن ایهام اطباق است ۵	
أَيَا قَلْبِي بِأَحْزَانِي لَقِطْعٍ	فَلَا سُلْوَانَ لِي بَعْدَ الْفَوَاقِ
سلوان بوزن السلطان دوا بر سلی به المحزون التواء کالفراق و زنا و معنی - ای دل بسبب احزان من پاره پاره شود زیرا که دوا بر سلی بخش نیست مرا بعد فراق محبوب ۵	
وَيَا صَدْرِي بِالْأَمَى تَشَقُّقٌ	فَلَا أَرْحَى لِنَفْسِي بِالْبَقَاءِ
و ای سینه من بسبب در دهای من لبگان زیرا که راضی نیستم ببقا بر نفس خود ۵	
فَهَلْ مِنْ مَشَائِلٍ رُوحِي بِرُوحِي	بُرُوحُنِي بِوَعْدٍ مِنْ لِقَائِي
روح بالضم جان و روح بفتح آسایش یا خرید کننده هست جان مرا با باشتی آسایش وید مرا بوعده از لقای محبوب یعنی آسایش من رساند و جان مرا غلام کند میان روح و روح تنجیس است ۵	
تُبَشِّرُنِي بِنَعْمٍ بَعْدَ بُؤْسٍ	وَأَسْعِدِلَهَا بَعْدَ الشَّقَاءِ
بدل است از بر و حتی بدل جمله از جمله نعم نازکی و راحت ضد بؤس هر دو بضم اول و سكون ثانی یعنی بشارت و بد مرا با سودگی بعد محنت بشارت و بد به نیکبختی جان بعد به بختی آن ۵	

وَقَالُوا أَخْرِجْ تَنَزَّاهُ فِي مَرْوَجٍ	لِنَسْلُقَ مِنْ بَتَارِيحِ السَّيْلِ
شتره بصحرارفتن مرج لبکون در سبزه زار برهاشفت و تیر سحر همچنان یعنی گفتند بضیحت کنندگان برآئی از خانه سیر کن در سبزه زار تا تاشلی یا بی از مشتها و کوبه عشق	
وَمَا عَذْرَ الْمُشَوِّقِ إِذَا تَلَقَّاهُ	أَخْلَى الْقَلْبَ فِي شَرَعِ الْوَفَاءِ
آتشق شاقو مشتاق ساخت او را شوق آرزو مند گردانیدن و آرزو مند شدن شوق عاشق تهنی بازی کردن غل بی غم ضد تخی جواب آن ناصحان میگوید بصیحت عذر عاشق در شرع و فاقصمی که بازی کند بی غم شده دل او یعنی در شرع و فاق آن گناه است که عذر ندهد	
بِحُبِّ الْحَبِيبِ قَدْ أَهْمَى رَهْبِنَا	فَمَا بَالُ الْحَدَّائِقِ فِي الْفَضَاءِ
حب چاه عمیق حدیقه بلوغ فضا میدان و اسع این جواب دیگر است بچاه عشق در مانده شام کرده است پس چه حال است باغها و میدان و اسع را یعنی در چاه عشق افتاده را باغها و میدان و اسع بچه کار آید در حُب و حُب تبخین خطی واقع شده	
وَمِنْ قَامِسِي إِذِي مِنْ مَاءِ عَيْنٍ	فَهَلْ لِعَيْنِي سَنِيئًا عَيْنِ مَاءٍ
المقاساة معالجته الامر شد بد یعنی و هر که بافته باشد محنتی از آب چشم ایا سود میدهد او را هیچ سود دادن چشمه آب یعنی کسیکه پیوسته گریان است از دیدن چشمها چه فائده دارد در مار عین و عین مار قلب واقع شده	
وَقَالَ الْوَلَدُ الْقَطْمُ قَصِيدًا فِي مَدِيحِ	بِحَقِّقَتِ لِعَيْنٍ مَاءُ بَلَدٍ مَرِيحٍ
قصیده پاره شعر و کز آن قصیده کاسفین السیفیه و لعلته ناصحان در این قصیده در مرج که سبک کند از تو بعضی اسخه می یابی از سنج یعنی خاطر خود را بفکر شعر مشغول کن	

اما تخفیف ریخ تو باشد ۵

والی للمعنی من قصید	فی شجوة هلال او هجاء
---------------------	----------------------

تخفیه ریخ وادون و شاح نشی من اویم تجلی به و ربما به صنع بالجوهیر جواب میگوید
و از کجا میسر شود ریخ ویده را فصدیه شکر که عزیزین کند او را مینمایند ریخ یا همچو باید است
که از اینها تخلص کرده شد بهج آنحضرت صلی الله علیه وسلم ۵

وان لا بد من مدح ذلعال	فحسبك مدح خیل الاصفاء
------------------------	-----------------------

علا بالفتح والمذنبه می در قدر معناه کذلک و الجمع معالی و اگر ناچار مدح کنی
صاحب بلند بها قدر را پس کافیت مدح بهترین اصفیا یعنی ذلک آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ۵

وان تمح رسول الله لوما	فخادسرا ان تقصیر فی الثناء
------------------------	----------------------------

و اگر مدح کنی پیغمبر خدا را روزی پس احتیاط بکن از آنکه تقصیر کنی در ثنای آنحضرت
صلی الله علیه وسلم **فصل سیوم** در نکته تازه در مدح آنجناب صلی الله
علیه وسلم ۵

وحاشا ان تقول له المعالی	به کل المعالی و العلل
--------------------------	-----------------------

خدا بیاه و بهر ترا از آنکه گویی آنحضرت راست بلند بها که این تقصیر است در مدح
وی صلی الله علیه وسلم بلکه حق سخن آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مقوم
است انواع بلند بها مفضلا و تمام بلند قدری مجلا ۵

کریه ان جمعت المعالی	لش فی جنبه مثل الهباء
----------------------	-----------------------

احمال اثبات میکند این مضمون را بلیل و میگوید آن کریم است که اگر جمع شوند

اور ابھر کر وائرہ سمجھان اخلاق متفاوته را ثابت بفرمود معتدل ندیند موضع او از اعتدال
و تقریط و افراط شاخته نشود

به صلات معالیهم معالی | بلا ریب هناك ولا خفاء

سبب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شد معالی بنی آدم از قسم معالی بغیر شک نیست
مسئله و بغیر خصوصیت یعنی ثابت شد باین بیان واضح که معالی متحقق نشد الا بذات
مظهر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و حقیقت معالی مقوم بذات اوست صلی اللہ علیہ
وسلم پس کمال آنحضرت است صلی اللہ علیہ وسلم که گوئیم در ذات آنحضرت صلی اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم جمع شد اخلاق فاضله چنانکه جمہور باو جان میگوشند
فصل چهارم در نکتہ و گیار از مروج آن نیز فکر تازه است

و فی ارسالہ للناس طرّاً | اشارات لاصحاب الکوا

طرّاً ای جمیعاً و در فرستادن خدای تعالی آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم بر
مردمان همه ایشان اشارتہا است اصحاب دوستی را یعنی آنرا کہ صحبت پیغمبر علیہ السلام
و السلام علی الوجہ الامم دارند و آن حاکم را و عرف صوفیہ فانی الرسول گویند

فلا صاوی غلیل القلب | و لصد شرمین نداء یاری تو

صاوی تشنه غلیل سوزش سینه لبیب نگی اللہ اهو العطا الار تو امر سیراب شدن نیست
یعنی تشنه که سوزش سینه دارد دل وی نگر رجوع میکند از عطاء آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
ببیرانی حاکم نیست کہ ہر فردی از افراد بنی آدم بر استعدادی مخلوق شدہ است
و بعد ریاضت بمقامی معین بر حسب ہمان استعداد خود خواہد رسید و در ثانی ریاضت
قرابہ محبت وی ہمان مقام است و بالطبع تشنه ہمان مقام چون ثابت شد کہ آنحضرت

صلی الله علیه وسلم مبعوث شده برای اصلاح جمیع افراد بنی آدم لازم آمد که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم موصول برستد باشد بمقامی که بالطبع نشسته است ۵

ففيه رقيقةٌ بازاء كلٍ وكل رقيقةٌ سرّاً اقتداءً

پس در آنحضرت صلی الله علیه وسلم نقطه باریکی هست بمقابل هر فرد و از امت و هر نقطه
سراقتد اشخاص است با آنحضرت صلی الله علیه وسلم یعنی لطائف بارزه و کامنه باین شایسته
جامعه دارند که بهر اعتبار و بهر وجه معتد ای خلق نوازند شد درین کلمه که رقیقه بازاء کل
و کل رقیقه قلب واقع شده ۵

لعالى الله لا تحسبه فسرداً يفوق الناس طراً في العلاء

بزرگ است خدا امان کن آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرد واحد از افراد بنی آدم که
فائق شده است از مردمان همه ایشان در بلندی مرتبه چنانکه اکثر مادیان نمی توانند

ولكن الحقایق قد تداعى ممثلة امامه الاتقیاء

تداعی تقابل است از دعوتی فی الحدیث تداعی علیکم الاصح اسی اجتماعاً و دعوتاً
معضناً و فی الحدیث اذا اشکى بعض الحب تداعی الیه سائر الحب بالجمعی و السهرام دعا
بعضه بعضاً این نگوی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرد واحد است فائق شده بر سایر افراد
لیکن این را بگو که حقیقتهاست افراد بنی آدم یکدیگر خوانده جمع شده صورت گرفته است
بشکل امام مستقیان که ذات کرم جناب اوست صلی الله علیه وسلم و این مصنون بهمان
میانند که حکیم گفته است ۵ و لیس علی الله مستنکر ۵ ان جمیع العالم فی الواح
فضل پنجم در نکته سوم که این نیز فکر تازه است ۵

لها من بعد علما الانبیاء لوفی امر الشفاعة حين يدعى

و اصحاب فانی الرسول را اشارت بها است در قصه شفاعت و تشبیه خوانده شوند آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر او شفاعت به عذر آوردن پیغامبران پیش بر پیغامبری عذر می تفریر کند و گوید فی نفسی توانا تا آنکه پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم آیند آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرماید آنا لها الالهات

فقیه جمیع دعوتها جمیعاً	و یک مذهب با صنف العطاء
-------------------------	-------------------------

پس هم کند خداوند برای افراد بنی آدم را همه ایشان به عاصی آنحضرت صلی الله علیه و سلم و گرامی کند ایشان را با انواع عطا اشاره بان است که شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم رسیده است به هر فرد بنی آدم از جهت خلاص از انتظار باز صالحان شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیاده ثواب یابند از آنچه پاداش اعمال ایشان بوده است و اهل صغائر را طهاره و صلوة و صوم و صدقه و ذکر و تلاوت مکفر و ثواب گردد بسبب شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اهل کبائر پاره در اول مرتبه خلاص شوند بهر که شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و پاره در دوزخ معذب مانند و بعد زمانی خلاص یابند پیش از وقتی که اعمال ایشان آنرا القاضا کرده است از جهت شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این است سر قول شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم فی ما لک انشاء الله من قال لا اله الا الله من قلبه

کاتبوب لی حمته لغالی	و ما الا نبوب الا فقیه صاع
----------------------	----------------------------

انبوب انچه از قصه محبوت می باشد لقال بینما فیس مح دقاس مح یعنی مقدار که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در امر شفاعت مانند نواره است برای رحمت خداوند تعالی و نیست نواره مگر باندازه آب حاصل آن است که در محشر رحمت الهی بر آن افرا

بنی آدم نازل می شود و طلب آب سحفت صلوات الله علیه و سلم بمنزله فواره اوست متوقف
فواره از آبی که در روی می جوشد می توان دانست چنین آب را چنین فواره می بایست
فصل در مخاطبه جناب عالی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات و التسلیمات

و آخرها لما حده اذ اصا | احسن العجز عن كنهه الشاء

۴۲

که اشئی حقیقه و آخر حالتی که ثابت است با وج آنحضرت صلی الله علیه و سلم و تسبیح
احساس کند نارسائی خود را از حقیقت شما ۵

بنادی ضارعا لخصوع قلب | و ذل و ابتهاال و التجبأء
ضراعه بالفتح خوارى و زاری آبتهاال احلاص در دعا آن است که مذاکند زار و خواره
تسبیحی دل و اظهار بی قدری خود و باخلاص در مناجات و به پناه گرفتن ۵

رسول الله يا خیر البر یا | نوالک ابتغى يوم القضاء

باین طریق ای رسول خدا ای بهترین مخلوقات عطا کن ترا میخواهم روز فیصل کردن یعنی روز
حشر و حساب ۵

اذا ما حل خطب مد لهم | فانت الحصن من كل البلاء

علیل فرود آمدن خطب کار عظیم اولیام تاریک شدن لیلۀ مدامت و قتی که
فرود آید کار عظیم در غایت تاریکی پس تویی پناه از هر بلا ۵

الیک تو سجی و بک استنادی | و فیک مطامی و بک ارتجائی

۴۳

سجی تو است رو آوردن من و توست پناه گرفتن من و در تو است امید داشتن
من این است آنچه در ترجمه مفیده و همزیه مفتوح شده کان ذلک یوم الحش
احدی عشر من شهر جمادی الاولی ۱۰۰۰ هـ الحمد لله تعا اولاً و آخر

هذا قصيدته حسنا بن ثابت شاعر رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قلنا ها شرح قصيدته المسموعة والقصيدة المسموعة هي التي تسمعها بالسمع والقصيدة المكتوبة هي التي تقرأ بالعين والقصيدة المسموعة هي التي تسمعها بالسمع والقصيدة المكتوبة هي التي تقرأ بالعين والقصيدة المسموعة هي التي تسمعها بالسمع والقصيدة المكتوبة هي التي تقرأ بالعين

بسم الله الرحمن الرحيم
 هذا قصيدته حسنا بن ثابت شاعر رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قلنا ها شرح قصيدته المسموعة والقصيدة المسموعة هي التي تسمعها بالسمع والقصيدة المكتوبة هي التي تقرأ بالعين والقصيدة المسموعة هي التي تسمعها بالسمع والقصيدة المكتوبة هي التي تقرأ بالعين

عَقَّتْ دَانُ الْأَصَابِعِ فَالْجُرْأَةُ	الْعَدَاءُ مِنْهَا خَلَاءُ	دَبَارُ مَنْ بَنَى الْحُسَيْنِ آسُفُ
لَعَنَهَا السَّوْمُ وَالسَّمَاءُ	وَكَاثِرٌ لَا يَزَالُ بِهَا النَّبَسُ	خَلَّالُ مَرْمُوحَاتِهِمْ وَشَاءُ
فَدَعَ هَذَا وَلَكِنْ لَطِيفُ	لَوْ عَرَفْتِي إِذَا ذَهَبَ الْعِشَاءُ	لَشَعَشَاءُ الَّتِي قَدْ تَمَّ
فَلَيْسَ لِقَلْبِهِ مِنْهَا شِقَاءُ	كَأَنَّ سَبِيحَةَ مَنْ يَبْتَاسُ	يَكُونُ مَرَاجِحًا عَسَلُ مَاءُ
نَوَلَهَا الْمَلَأَةُ الرَّمْيَاءُ	إِذَا مَا كَانَ مَقْتُ أَوْ لِحَاءُ	وَنَشْرِبَهَا فَنَتَرَكْنَا مَا لَوْ كَا
وَأَسْدَأُ مَا يَكُونُ هَذَا الْقَاءُ	عَدَمًا خَلِيلًا لَمْ تَرَوْهَا	تَنْزِيلُ النَّفْعِ مَطَاعِهَا الدَّاءُ
تَبَارَتْهَا الْأَعْيُنُ مَصْعَدًا	عَلَى كَأَفْهَاءِ الْأَسَلِ الظَّمَا	تَنْظُرُ حَيَادِنَا مَهْمَطَاتٍ
لَطَفُوهُنَّ بِالْخُرِّ النَّشَاءُ	فَلَمَّا عَرَضُوا عَنَّا اعْتَرَانَا	وَكَانَ الْحَقُّ وَالْكَشْفُ الْعَطَاءُ
وَالْأَفْصَهُ وَالْجِلَادِ يَوْمُ	يَعْرِى اللَّهُ فِيهِ مِنْ لَيْثَاءِ	وَجَبْرَيْلُ رُسُولِ اللَّهِ فِينَا
وَرُوحُ الْقُدُسِ لَيْسَ لِكُفَاءِ	وَقَالَ اللَّهُ قَدْ مَرَّ سَلْتُ عَبْدًا	يَقُولُ الْحَقُّ لَيْسَ لَهُ خِفَاءُ
شَهْدُ بَدْقَوْمٍ وَاصِدٍ قَوْمُ	فَقُلْتُمْ لَا تَقَوْمُ وَلَا نَشَاءُ	وَقَالَ اللَّهُ فَمَا نَشَرْتُ جُنْدًا
إِلَّا نَصَارَ عَرَضَتْهَا الْقَفَاءُ	لَنَا فِي جَعْلِ يَوْمٍ مِنْ مَعْدٍ	سَبَابُ أَوْ قَتَالِ أَوْ هِجَاءُ
يُخَاكِرُ بِالْقَوَائِي مِنْ إِذَا نَا	وَنَضْرِبُ حِينَ تَخْلَطُ الدَّمَا	أَلَا بَلِغُ أَدَا سَفِيَانِ عَنِّي
مَحَافِلُهُ فَقَدْ بَرَحَ الْخِفَاءُ	بَانَ سَبُوفُنَا تَرَكَكَ عَبْدًا	وَعَبْدُ الدَّارِ سَادَتِهِ الْأَمَاءُ
يَجُوتُ شَمْدًا وَأُجِبَتْ عَنْهُ	وَعِنْدَ اللَّهِ فِي ذَلِكَ الْجَزَاءُ	هَجُوتُ عَمْدٍ أَبْرَأَ حَنِيفًا
رَسُولُ اللَّهِ شِمْدُهُ الْوَفَاءُ	أَتَجُوتُ وَلَسْتُ لَهُ بِكَفٍ	فَنَشْرِبُهَا كَمَا نَشْرِبُهَا
فَأَنْ أَبَى وَالِدَتِي وَعِزِّي	لَعَنَ خَيْرُ نَفْسٍ أَوْ شِمْدُهَا	لَسَانِي مَا لَمْ يَكُنْ فِيهِ

هذا قصيدته حسنا بن ثابت شاعر رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قلنا ها شرح قصيدته المسموعة والقصيدة المسموعة هي التي تسمعها بالسمع والقصيدة المكتوبة هي التي تقرأ بالعين والقصيدة المسموعة هي التي تسمعها بالسمع والقصيدة المكتوبة هي التي تقرأ بالعين

هذا قصيدته حسنا بن ثابت شاعر رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قلنا ها شرح قصيدته المسموعة والقصيدة المسموعة هي التي تسمعها بالسمع والقصيدة المكتوبة هي التي تقرأ بالعين والقصيدة المسموعة هي التي تسمعها بالسمع والقصيدة المكتوبة هي التي تقرأ بالعين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله منزله الحكيم وواهب النعم وصال الله على سيدنا محمد وآله وصحبه وسلم
اما بعد میگوید فقیر ولی الله یعنی عمده که سابقا بعض معارف فاضله در
 دو قصیده تائیه ولامیه که هر یکی قریب سی بیت باشد بلسان رمز و اشارت بیان
 کرده شد و الحال شوق برادریم خواجه محمد بن اکرمه الله بشنوده باعث شرح آن
 می شود بین الاجمال و التفصیل والله یقول الحق و هو یدری السبیل القصیده الادی
 الا کل حال دون حال و تکتی
 ولم یبق لی حال سوی الحق لنفسه
 لقد فأت عن حد المداک صیونی
 لتساوت لی الحالات من بعد نبی
 صوبه بالتضمین بگوید که جوانی مراد اینجا مقام جذب است و غلبه نور اطلاق و صحو حال
 ظلمت تقید مستثنی است که نسبت من باینحال نسبت من بآن حال هر دو
 متساو اندرین دو بیت اشاره کرده شد بمرتبه انانیه کبری -

وكانت کمالاً تحل قلوبهم	بشيء وصل اولها سرة فطرة
وكانت کمالاً تحل نفوسهم	تحل صراحه و جذب محبة
فجاءت رجال بعد ففطنوا	بان کمال العین اعلى الوسيلة
وجاءت رجال همهمون ففهموا	بانرازی الجباروت جاءت و عمت
ونذبت بالهمم عن مساكنها	اکل من الجود والدهم عمت

وین ابیات اشاره کرده شد باختلاف فیض الهی و اود و اخیر فیض هر دو یکی از جانب
 و فتح دیگری بود است یکی از ذوات حقین پس در دوره اولی و در دوره ثانیه

در این کتاب
حدیث است از ائمه
و از اهل بیت
و از علمای
که در این کتاب
نقل شده است
و در این کتاب
نقل شده است

و طبقه رابعه است و فیضی که درین دوره نصیب بشیر شد و در مرتبه است مرتبه ایمان که طاعت
قطره کسایت از دست و مرتبه احسان که نسبت به صدر تفسیر است و بعد از آن سید الطائفة
چند قدس سره فتح فیض دیگر شد و آن مرتبه روح و سر است و سر اگر غالب باشد
تجلی صراح میسر شود و اگر روح نیز با او پیوندد و تجلی باشد همراه آن و محبت خاصه
و بعد ازین طبقه دو نوع فائز شد مرتبه حقی و فوق آن که بحال عین آن ایما کرده
زیرا که آخرین راه بقای عهد است بعین ثابت خودش و هر چه بر او میروند و مانند آنی
باشد که از انار شکم میسر نیاید و وجود مطلق را قالبی است و وضعی بمقتضای همان قالب
میروند و مرتبه چهارم است و نور القدس و آن را با سیر روی الجبروت تعبیر کرده شد و نصیب
این زمان جمع الجمع است و در عبارت از نفس کلیه است و جبروت اشاره تجلی اعظم

كان هناك الدهر سدا طويلا	و جبروتها نار الكليد تجلت
فان هناك الدهر حسيه و عنصر	و جبروتها فيض الحقيق ابرهه
كان هناك الدهر جسم طبعية	و جبروتها كبر سر و فتاوت
كان هناك الدهر ارض كثيفة	و جبروتها شمس و صر و اشعة

این چهار مثال است نسبت تجلی اعظم را با نفس کلیه حاصل انیمه است که تجلی اعظم
صورة حق است ظاهر شده و نفس کلیه -

فشاها في الحق غارت عيونها	وما تشق من جد و صهي و شقة
و شاهدت ان الاصفه مرتبة	لطي تفاصيل الوجود لوجدة

و درین دو بیت اشاره کرده شد که افراد عالم همه مرتقی می شود با انواع و انواع با جناس
و جناس بحسن و اجناس و مرجع آنهمه طور کلی حمل احاطی وجود مطلق است و آن اطوار

با کیه یگر مرتب اند مندرج در مده و وجود مطلق

<p>وكل تجلی حكمه في مقامه وكل كلام من تجلی فانما وكل تجلی شمس حق شعاعها اذا ما افق في امر او واجب موجب وذلك ان العبد فيه محقق فان لاح منهم في هيولى وصوره</p>	<p>وان ليس من بعدا لمقام بصولة ينادي لمن تحت التجلی بمجده افاضات الناس بصر الصعود تصرف فيه بالوجوب بسطوق بحق وباصفحلا له في الحقيقة لحدث معانيه له من طبيعة</p>
<p>درین شش بیت اشاره کرده شد بکوس تجلی اعظم که در نفوس بشریه ظاهر میشود و در نام بالتوجه روح و سر یا در بعض احیاء عالم مثال و آنکه این عکوس تجلی از ان جهت اند که حال بعض کمالات اعظم باشند با اعتبار ترکیب سر ظاهر در نشان منظر که بآن اعتبار از عالم است نه از تجلیات و عارف نظر نمیکند مگر از جهت مرآتیه حق</p>	<p>درین شش بیت اشاره کرده شد بکوس تجلی اعظم که در نفوس بشریه ظاهر میشود و در نام بالتوجه روح و سر یا در بعض احیاء عالم مثال و آنکه این عکوس تجلی از ان جهت اند که حال بعض کمالات اعظم باشند با اعتبار ترکیب سر ظاهر در نشان منظر که بآن اعتبار از عالم است نه از تجلیات و عارف نظر نمیکند مگر از جهت مرآتیه حق</p>
<p>توكل الصياصي العنصرات خلفنا هناك وجدنا الناس خمسة اضر ومتنا عن الاجداث من بعد هذه ار الى طيابة الانس من بعد هذه ار الى كل انسان بصول بحرية ار الى الكل معذ واما قد اصابه حفر ناسيا الى العرش من بعد طرفة لقرت من تلك الملا ليس كليا</p>	<p>ومتنا عن الناسوت آية مودة وحسين صنفان تفاصيل صفة وسرنا عن العرض الحقد بمر اما ملاعبان الا نام بنزهة كعضو من الاعضاء من بين جلبي اذا الفين بحري من تقاسيم وصيرنا وجودا من تصاريف كلمة ولم نذكر عرجنا على غنى صولة التفريح الا العتات ١٢</p>

از دنیا و نون
بابان الاعمال
الکشفية
عبارت
من وجود
بجود انوار
ای حقایق
و نسله انوار
کمال اندیشه
فصل سبعین
در حکمت

اذا وصف لي تدعى قيام علامه	نشاهدت امرا ليس في فستانه
واعطى تمام العلم والفهم حيرتي	وكل لسان النطق عند ظهوره
وفي الصبح والا والاد اوسع رحمة	وبرجولي الله في حق نفسه

درین ابیات اشاره کرده شد بمراتب عروج عارف پس عروج اول خروج است از احکام
مناصر با حکام نفوس انسانی و درین مرتبه منکشف می شود که نفوس انسانی چه در حال محال
الیشان و در حالت مفارقت آنها پنج صنف اند ساقین و اصحاب بین و اصحاب
اعراف و منافقین و کفار هر صنفی بدو قسم منقسم می شود و تفصیل این معرفت از سر
کتاب ما باید طلبید و ثانی عروج است از مرتبه برزخ بصورته نوعیه انسانی که طبع الانس
تام او و درین مرتبه استعدادات افراد انسان و انشای ان استعدادات از حقیقه کلیه بطریق
معین منکشف می شود و آنکه همه بمنزله اعضا یک آدمی است و ثالث عروج است از اول
مراتب تعین حقائق امکانیه که در شرع بکتابیه قلم علی در سطح لوح مبرشته و اهل کشف
این حقیقت فیاضه را مناسبتی بعرض اطلس ادراک کرده اند گویا قوت متغلبه اوست و الله اعلم
بمحضرت اجمال که قایم بنفس کلیه است و آنرا بکلمه تعبیر کرده شد و در این عروج است
ازین اجمال بحقیقه مطلقه که زبان از تعبیر او کوتاه است و انصافی حصار را و آن عبارت
از اجسام و هیاکل است جدت یفحشین قبر و مراد عالم برزخ است و

وکل وجوه دون جلاله بال	الاکل شئ ما خلا الله زائل
یتع ولا نظم المیتق کما میل	ولیس نظام الی شد دون ظهوره
على الطول لشد العن في الغرامل	تجلی علی الساعیر طوی را و ناره
سماء من الارشاد للخلق شامیل	ای کل تنویر بیق سکا ته

درین ابیات اشاره کرده شد بمراتب عروج عارف پس عروج اول خروج است از احکام
مناصر با حکام نفوس انسانی و درین مرتبه منکشف می شود که نفوس انسانی چه در حال محال
الیشان و در حالت مفارقت آنها پنج صنف اند ساقین و اصحاب بین و اصحاب
اعراف و منافقین و کفار هر صنفی بدو قسم منقسم می شود و تفصیل این معرفت از سر
کتاب ما باید طلبید و ثانی عروج است از مرتبه برزخ بصورته نوعیه انسانی که طبع الانس
تام او و درین مرتبه استعدادات افراد انسان و انشای ان استعدادات از حقیقه کلیه بطریق
معین منکشف می شود و آنکه همه بمنزله اعضا یک آدمی است و ثالث عروج است از اول
مراتب تعین حقائق امکانیه که در شرع بکتابیه قلم علی در سطح لوح مبرشته و اهل کشف
این حقیقت فیاضه را مناسبتی بعرض اطلس ادراک کرده اند گویا قوت متغلبه اوست و الله اعلم
بمحضرت اجمال که قایم بنفس کلیه است و آنرا بکلمه تعبیر کرده شد و در این عروج است
ازین اجمال بحقیقه مطلقه که زبان از تعبیر او کوتاه است و انصافی حصار را و آن عبارت
از اجسام و هیاکل است جدت یفحشین قبر و مراد عالم برزخ است و

<p>فقد فزت بالمقصود والكل حاصل و يصير بحر العلم من هو جاهل بصود كما صال الهوى المتدال فلا تشربوا ولا تشربوا وما تشرب من امر تجشتم حاصل</p>	<p>اذا ما تجاذى الشمس سلك في الضحى ليظل به العبد الضعيف مضلعا كفر بـ على شكل الليث لسيح فان هـ الشبح الخيل بوجهه ولست اذى ركن الزكاه دونه</p>
<p>درین بیت اشاره کرده شد بظهور تالیات الهی که اصل او تجلی اعظم است و فروغ اوست و در این بیت بیان آنکه از وجود این تالیات جاره نیست در نظام خیریه باعتبار قصار و عوار و به اعتبار ظهور شریع و نفوس بنی آدم از جهت انبیاء علیهم السلام پس اسم الله بجا عبارت از تجلی اعظم است و بطلان وجود کثایه از عدم انشطار عالم بر وفق مصلحت علیه و تجلی طرا اشاره است بظهور عکس تجلی اعظم بواسطه حجر بهیت حضرت موسی علیه السلام و تجلی سایر اشاره بظهور عکس اوست بواسطه حجر بهیت حضرت عیسی علیه السلام و سایر نام تجلیات نزدیک بمولد حضرت عیسی علیه السلام و آشکار شدن در عرب اشارت است بظهور عکس او بواسطه حجر بهیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و آن اعم و شامل و نفع تجلیات شده و هر تجلی که بهیت هدایت خالق ظهور کرد گویا عالمی است براسه و نشانه است علیه که حکم آن بر شمول آن عالم جاری است و لهذا ایشان را با احکام آن نوا میس و حدود آن شرع مواخذه خواهد بود قطع نظر از تهرده اتم که شرع لباس اوست و اشاره کرده شد بآنکه نبوت مکتب نیست بلکه شمس تجلی اعظم را با آن عبد بوجهی معلوم الانیة مجهول الکفیة مجاذات واقع می شود و آن مجازات مبداء نبوت و ظهور آثار آن میگردد و در نفس بنی آدم بودهی ظهور معجزات و در امت مبصره و مافقین و خد لان مخالفین و تشبیه کرده شد</p>	<p>المس بازة القوة دون محاذاة الشمس و دون شئ الاصل و درین بیت اشاره کرده شد بظهور تالیات الهی که اصل او تجلی اعظم است و فروغ اوست و در این بیت بیان آنکه از وجود این تالیات جاره نیست در نظام خیریه باعتبار قصار و عوار و به اعتبار ظهور شریع و نفوس بنی آدم از جهت انبیاء علیهم السلام پس اسم الله بجا عبارت از تجلی اعظم است و بطلان وجود کثایه از عدم انشطار عالم بر وفق مصلحت علیه و تجلی طرا اشاره است بظهور عکس تجلی اعظم بواسطه حجر بهیت حضرت موسی علیه السلام و تجلی سایر اشاره بظهور عکس اوست بواسطه حجر بهیت حضرت عیسی علیه السلام و سایر نام تجلیات نزدیک بمولد حضرت عیسی علیه السلام و آشکار شدن در عرب اشارت است بظهور عکس او بواسطه حجر بهیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و آن اعم و شامل و نفع تجلیات شده و هر تجلی که بهیت هدایت خالق ظهور کرد گویا عالمی است براسه و نشانه است علیه که حکم آن بر شمول آن عالم جاری است و لهذا ایشان را با احکام آن نوا میس و حدود آن شرع مواخذه خواهد بود قطع نظر از تهرده اتم که شرع لباس اوست و اشاره کرده شد بآنکه نبوت مکتب نیست بلکه شمس تجلی اعظم را با آن عبد بوجهی معلوم الانیة مجهول الکفیة مجاذات واقع می شود و آن مجازات مبداء نبوت و ظهور آثار آن میگردد و در نفس بنی آدم بودهی ظهور معجزات و در امت مبصره و مافقین و خد لان مخالفین و تشبیه کرده شد</p>

برکت نازل را به سبب این محاذات بقیام شیر علم بهوا جلوت ای او صحت علم لفتخین
ظهور مائل کامل مثل القوم افرهم الی الخیر مثل الخلق خبر بعد خبر تحشیم او تکلف -

وَلَا يَدْرِي هَذَا نَوْرٌ شَلِيٌّ وَفَسِيحٌ وَلَا يَدْرِي هَذَا نَوْرٌ شَلِيٌّ وَفَسِيحٌ وَلَا يَدْرِي هَذَا نَوْرٌ شَلِيٌّ وَفَسِيحٌ وَلَا يَدْرِي هَذَا نَوْرٌ شَلِيٌّ وَفَسِيحٌ	وَلَا يَدْرِي هَذَا نَوْرٌ شَلِيٌّ وَفَسِيحٌ وَلَا يَدْرِي هَذَا نَوْرٌ شَلِيٌّ وَفَسِيحٌ وَلَا يَدْرِي هَذَا نَوْرٌ شَلِيٌّ وَفَسِيحٌ وَلَا يَدْرِي هَذَا نَوْرٌ شَلِيٌّ وَفَسِيحٌ
--	--

درین چهار بیت خبر داده شد از حجر بهت که در احوالی عین ثابت لبان شمس در کسبه
مشکل میشود و از تشریح علوم آن بر عقل و قلب که در سطح سنده متعین شده است بیان
کرده شد که خداوند تعالی بواسطه اوفیضی اراده کرده است در مکه محمدیه و حضرت عیسی
آن خواب فرمود انشا الله تعالی و ضمیر معناه راجع بنورست یعنی تفصیل علوم احوال خود
می نماید انجمنی العطیه الثلج الثمین و او بهیض سنگها برهم نشسته و مراد از اراض بنیا و
نهادن است -

هَذَا نَوْرٌ شَلِيٌّ وَفَسِيحٌ رَسُوخٌ وَتَاوِيلٌ وَعِلْمٌ عَنَائِلٌ وَسُرٌّ مِّنْ أَسْرَارٍ لِلْكَلِّ أَهْلٌ إِذَا دَارَ فَمَا بَيْنَ قَوْمٍ مَسَائِلٌ	هَذَا نَوْرٌ شَلِيٌّ وَفَسِيحٌ رَسُوخٌ وَتَاوِيلٌ وَعِلْمٌ عَنَائِلٌ وَسُرٌّ مِّنْ أَسْرَارٍ لِلْكَلِّ أَهْلٌ إِذَا دَارَ فَمَا بَيْنَ قَوْمٍ مَسَائِلٌ
--	--

درین چهار بیت اشاره کرده شد باصناف علوم نازل از حجر بهت در میان سر عقل
پس یکجه علم را ستین است و این معرفت کتاب و سنت است و دیگر علم تاویل احادیث
است که اسرار شریع و غیر آن بان ظاهر شود و سیم علم قوی غالب که علم کیفیت تنزل

وجود با انواع و افراد و علم کمال است و ما بتعلق بها و نیز اشاره کرده شد که عالم تجسیم و علم عرفانه
اصلی دارد و تا ویلی و معرفت تنزلات همه را تحمل است اگر چه شریعت حضرت اشرف عالمیان بآن نمیزند
عقب بل با فهم الصلواتین جمعه عنایت بالفتح سیر بالرفع مبتدا و خبره زایل تا آمد شتری که رخت و
توشه بروی آیند

<p>رحمانا و خلقنا العلوم بغيره تخلصت جلالاً من تخالفاً ذا الوهم اذهنا الى اقصى الوجود اعما هو البحر لا قعر ولا ساحل له شهدت تدابير الوجود جميعها نظرت الى الشخص الكبير كأنه قوى ثم افعال تكون بحسبها رايت نظاماً ليس يفهم نلكه فما فهنا ان العروج متمم نالقنا ودارينا الا نام بوضعهم وقال لنا اما ظهرا نا بمظهر نقوم على العهد القويم وان نبت وعندى علوم لا يكاد يقيها ويزجى الى الله رحمة ربه</p>	<p>تفوح كما ناحت سماء ثواب كل وسرت الى الرحمن والجنون هائل تعرف ربه كالفاعلات القوابل احطت به خبرا بما نال نائل تدور كما دار الرضى المتماثل اذا فليس للشخص الصغير مشاكل تحول اياها العقول والمياكل وان قال بالافضام والخرق عال فلا باس ان كانت ستور روحائل فطابت مراقبتنا وطاب الشائل فمن لم يطعن فيه ما هو عادل من القلب امراة وناوت وصائل سماء ولا بحر ولا بحر و ساحل وفضلا لا انواع العظام شائل</p>
--	--

درین آیات اشاره است بانفعال از تنگنا که کثرت علم و وسعت آباد عالم طلاق و اشارت کرده شد

بعضی معارف خاص آن عروج از آنجمله حرکت دوریه است که در عالم مثال و شهادت واقع است
 فیضی از عالم مثال نازل می شود و در شهادت ظهور می فرماید و از عالم شهادت رنگهای عجیب با خود
 می برد و باعتبار آن رنگ متغیض آن می شود که باز در شهادت بصفتی دیگر نزول فرماید ثم و ثم
 و چون این آمد و شد بهیئت الفکاکیه انجامد لازم آید قیام قیامت و از آنجمله آنکه نفس کلیه بمنزله
 روح شخص اکبرست و افلاک و عناصر و موالی بمنزله اعضاء آن شخص اکبرست و از آنجمله آنکه قوی
 و هیاتل الفراع و مانند آن بهیئت اجتماعیه بعضی قوی شخص اکبری شود مثلاً انجدرابی آدم
 مدتی استعمال کردند پس در ملکوت حقیقی درست شد مانند آنکه بخار و غبار از زمین بر می خیزد و بار
 میگرد و در پائین زمین می بارود و از آنجمله آنکه خرق عوائد نیز عادت مستمره است پس قول بخرق عادت
 مطلقه ناشی از جهل است و قول بخرق مالونه ناشی از معرفت تامه و از آنجمله آنکه صاحب تجلی
 ذاتی فرودی آید بغیر و درین مراتب که مرتبه بمراتب است و بهر رنگ عوام میگردد و آن مالمعروف
 او نیست و از آنجمله آنکه حضرت وجود در هر نشاء حکمی دارد و معرفت تامه موافقت هر حکمی تقاضا میکند
 پس بجد شدن در اقامه حدود و بنده غنیه و اخذ سبقت و آداب تقاضای معرفت تامه است
 در مافی علم توحید بها نال ناکل بدل بعض من به با عاودة البحار الفرقة قطعه بسیره من اللهم
 و تکریمه تقاضای التوی البعد الاوصال الاعضاء جمع وصل و کذا لک الوصال جمع و صلیه
 بعضی القطعه و الحمد لله اولاً و آخراً و طاهراً و باطناً و صلی الله علی خیر خلقه
 محمد و آله و اصحابه اجمعین

و قال مولانا فخر الدین ماکن الاقران بایم محمد عبد الرحمن السهوی مورخا

دلهاست جهان جو غنچه شکفت

ما الطف ا طیب الغنم گفت

چون شمع شلین مضامید و شمع

سال طبعش ز غیب با لطف

خاتمة

في بيان ما كان عليه حاله

ثم طبع القصائد بل الدرر الغرائد للشيخ الاجل المصنف المحدث الفقيه والاديب الشيخ المصنف
 الفقيه مولانا المولوي الشاه ولي الله الذي له الهوى العمري مني الله تعالى عنه وعن منسبيه
 واهله وذويه وهو رحمه الله مع كونه من هدى المولد قد زاحم العربا العربا في فصاحتهم وسألم المقلدين
 منهم في بلاغتهم فاذا سمعت من لفظه الرقيق الغد غل اليك انه رجل نشأ وترعرع في منزل
 او طلع الكمين سهل او مطلق من بيتهم او مطلق من كراغ القميص او سطت تمامه في موازن او سطت
 عليه عامته في بني مازن او مجيد من زبيدة او صمد من بني اسد فلكي به فخر الديارنا وزينة الانهار
 قد تفرقت قصيدتها بجا جديدة واشادات مفيدة لم يسبق الي مثلها احد في سالف الزمان وفيها عينا
 بخريان يخرج منها اللؤلؤ والمرجان بانشاد ما عند عارض الحشمة لشر الخواطر وبروتها عند احوالها
 الازمنة تقر النواظر فتمم الانس وجبذ المجلس فالقصيدة الاولى منها البائية المشتملة على
 الثمانية والاثني عشر وفي ثلثها تشبيهات تترشد الى جملة من الطب السنية والثانية منها الهزلية المقفلة
 على السبعة الرمزية قد اختار فيها اسلوبا بديعا لم يرض فيه ما ياد التشبيات والتشبيهات المندولة على خط الشعر
 بل اخترع من عند تشبها لطفا وتشبها بليغا في نهاية الالجاب كيف لا وهو في ثلث من خلق له الارض والسماء
 منبت اشرف الانبياء فصح انصهار صلوات الله عليه وسلم والاشالة منها التائدية الشاملة على جملة من النكا
 للطفيفة والرموز الدقيقة والرائحة منها الائمة الشاملة على طهر التديا الالهية وبعض الاسرار الفا
 وبين بين القصيدة من قصيدة هزلية اخرى لحسان بن ثابت رضي الله عنه قد وضعنا ما بين الهزلية لثبات الوزن والمعنى
 فالمرجو من الناظرين ان لا ينسوا عن الدعاء ومن اعانني على طبعه من اخوان الصغار وظلال الوفا اعني به المولود
 عبد الرحمن السهري المولود محمد حسن النواب وكان ذلك يوم الاثنين من شهر ربيع الثاني سنة ١٢٠٢
 ما بعد الف من حجرة النبوة على صاحبها الف صلاة وتحيه وانا الضعيف مظهر من اباد

صحف كتاب الخليل في شرح سيد العرب والعجم

صفحة	سطر	خط	صحيف	صفحة	سطر	خط	صحيف
٢	٥	موق	موق	٢٣	٩	نهاده	نهاده
٣	٩	فصل الاول	فصل اول	٢٨	٥	نه	نه
٤	١٥	نشط	نشط	٠	٩	بها تته	بها تته
٥	١٩	لها يست	لها يست	٢٩	١٥	بالمشي	بالمشي
٦	٢	شغل عنه	شغل عنه	٣٢	١٢	لوقنا الوالير	لوقنا الوالير
٧	٨	منها عمل	منها عمل	٣٥	١٥	حيشه بها	حيشه بها
٨	١٨	نقى	نقى	٠	١٩	تسريده	تسريده
٩	١١	صعبه	صعبه	٣٩	٩	الاصغيا	الاصغيا
١٠	١٩	الى غير	الى غير	٣٠	١	غريدها	غريدها
١١	٢	صالح ادعج	صالح ادعج	٠	٥	مانده	مانده
١٢	١	شرافيه	شرافيه	٣٩	١٤	بجمع	بجمع
١٣	٢٥	شال	شال	٤٢	٤	الاشاء	الاشاء
١٤	٣	بالبر	بالبر	١٥	١٥	نعم	نعم
١٥	١٢	في الجاينه	في الجاينه	٠	١٩	نعم	نعم
١٦	١١	استيقار	استيقار	٠	١٤	معلفلة	معلفلة
١٧	١٢	المصطفى	المصطفى	٣٤	٣	نسيجه	نسيجه
١٨	١٨	معتبر است	معتبر است	٠	٢	لوججه	لوججه
١٩	١٢	كتيبه	كتيبه	٥١	٩	الاطام	الاطام
				٠	١٤	الاعاشي	الاعاشي

اشعار

چونکہ اس رسالہ کو راقم نے نہایت محنت و وقت
سے تلاش کر کے ایجنڈہ تحریک و ترقی و توحید اپنے ہر فن زریعہ
مطبع اخبار نسیم عظم واقع مراد آباد ماہ اپریل ۱۹۸۷ء میں چھاپا
اس لیے یہ رسالہ بموجب قانون نسیم ۱۹۴۷ء رجسٹری کرایا گیا
کوئی صاحب بلا اجازت راقم کے قصداً اس کے چھاپنے کا
نقد یا پیش - اگر کوئی صاحب بلا اجازت چھاپے
تو انکو وہ زبردستی دیا پڑے گا جو قانوناً اس پر
عاید ہوگا۔ فقط

الہ شاہ
منظر حسن ساکن مراد آباد
محکمہ قلمیہ

۳۹۰ ش

DUE DATE

۸۹۲۶۴۱۲

۱۷

۶۷ ۲۲

۸۹۲۶۷۱۴
۳۹۱۳۷۹

۸۹۱۵۸۶۷
۲۱۷۹

۸۹۱۵۸۶۷

Date	No.	Date	No.